



بسم الله الرحمن الرحيم

## اشاره

بحث در تعلیم علوم و دانش‌ها و کتاب‌های تعلیم باطل و ضلال بود و ادله‌ای در تعلیم ضلال ذکر شده است؛ یکی ادله حرمت کذب و افترا بخصوص جایی که افترا علی الله است و آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» (لقمان/۶) بود.

## تفاوت ادله قرآنی

تا اندازه‌ای راجع به این دو دلیل و تفاوت آن‌ها بحث کردیم؛

- آیات قسم اول حرمت کذب و افترا را بیان می‌کند «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) منتهی آنجا بحث کذب است اگر بر تعلیم کذب و افترا صادق بود با قیودی حرام می‌شود و با دقت‌هایی که در آن بود بیشتر ناظر به بحث باطل بود چون نقل یا تعلیم کذب، کذب نیست اگر طوری تعلیم می‌دهد که معلوم نیست در واقع القاء می‌کند بدون اینکه نقلی باشد مصداق کذب می‌شود؛ و لذا قسم اول مربوط به کذب و باطل است و شمول دارد. تعلیم دادن هر چیز باطلی اشکال دارد و اختصاص به عقاید ندارد منتهی اگر در حوزه اعتقادات و امور دینی بیاید حرمت آن تأکید پیدا می‌کند.
- آیات قسم دوم یک مفاد دیگری داشت که بین مفاد دلیل اول و دلیل دوم عموم خصوص من وجه می‌شد. در حقیقت در بحث اول تعلیم باطل و غیر حق است که با قیودی کذب می‌شود به هر منظوری که باشد، دومی اقدام به اضلال است تعلیمی که عنوان اضلال بر آن صادق است در بحث اول تعلیم مصداقی برای کذب و افترا می‌شود در دلیل دوم تعلیم مصداقی برای اضلال است.
- آنچه در اضلال مهم است این که کسی را از آیات الهی و حق جدا بسازیم اما این که حرف حق باشد یا حرف باطل باشد، تفاوتی نمی‌کند. البته یکی از مصادیقی که لهو الحدیث غنا می‌شود اینجا نمی‌خواهد بگوید غنا از حیث غنا حرام است - حرمت غنای من حیث الغنا در جای دیگر گفته شده است - از حیث این که به غنا یک کاربرد اضلالی داده است و او را منصرف از حق می‌کند حرام است و الا از حیث اولیه عنوان حرمت ذاتی خود را دارد.



## نتیجه

در نتیجه عنوان اضلال اصل در قضیه است بیشتری هم یا موضوعیت ندارد اگر هم موضوعیت داشته باشد جزء موضوع است و محور اصلی موضوع اضلال است، هر اقدامی که موجب اضلال عن سبیل الله و دور شدن شخصی از مسیر اسلام و ایمان باشد، حرام است. نکته هفتم در ذیل و ادامه نکات آیه شریفه که مناسب است به آن توجه شود این است که مقصود قصد الاضلال است یا نفس الاضلال است؟

## مقصود از الاضلال

گاهی می‌گوییم آیه می‌فرماید: «مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کسی که حرفهای سرگرم‌کننده و باطل را جمع می‌کند برای اینکه دیگران را اضلال کند به خورد دیگران بدهد تا آنها را گمراه کند و موضوع اصلی اضلال شد منتهی مقصود از لیضل این است که قصد اضلال را که دارد حرام است ولو اینکه اضلال بر آن مترتب نشود. کسی که قصه و داستان و فیلم و رمان‌ها و حرفهای باطل را جمع کرده به خاطر اینکه نگذارد شخصی به مسیر حق هدایت شود، قصد او این است ولو این‌که این اثر را نبخشد فردی گمراه نشود اما او به این عزم و اراده اقدام می‌کند این حرام است یا اینکه این مقدمه است و هسته اصلی حرمت این است که لیضل به خاطر این است که اضلال بر آن مترتب می‌شود و اضلال حرام است؛

اما اگر قصد اضلال باشد ولی اضلال بر آن مترتب نشود حرمتی ندارد مگر از باب تجری.

نظیر این سؤال خیلی جاها می‌آید جاهایی که می‌شود جمله‌ای را هم به قصد حمل کرد و هم می‌شود گفت نهایت کار در جمله مقصود است اینجا هم عین مواردی از این قبیل است که «يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (لقمان/۶) برای اضلال جمع می‌کند، آیا خود قصد حرام است یا اضلال حرام است.

سؤال:؟

جواب: بله ظاهر اولیه قصد است یعنی اگر کسی به ظاهر آیه نگاه کند در ظهور اولیه قصد می‌گوید ولی دلیل برای قصد ظهور آغازین خود آیه است و حالت غایت و مغیابی است که داده شده است، بیشتری به این منظور، چون غایت که می‌گوید حالت قصدی و علیت غایی پیدا می‌کند و چون محور لیضل است پس همان قصد الاضلال حرام می‌شود این ظاهر اولیه و دلیل احتمال اول است، دلیل احتمال اول ظهور لیضل است و حالت غایت و مغیا و علیت



که به کار رفته است. می‌شود کسی در دفاع از احتمال دوم این‌طور بگوید که ولو اینکه کلمه لام اینجا آمده است و علیت و غایت به کار رفته است اما چیزی که فی‌الواقع مفسده بر آن مترتب می‌شود ضلالت شخص است و جایی که آن کار مصداقی برای اضلال شود به خاطر این‌که مفسده در ضلالت است اهمیت دارد ولو ظهور اولیه آیه این است ولی چون در ضلالت مفسده است اضلال حرام و محرم واقعی می‌شود قصد هم از باب مقدمیت در اینجا آمده است. به عبارت دیگر چطور «يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» حالت مقدمی دارد اصل در موضوعیت نیست، لیض حالت لامی و اصلی و علیتی که آمده در واقع مقدمه‌ای برای اضلال است نقطه‌نهایی که ضربه به کار وارد می‌کند اضلال چیز دیگری است. جمع احادیث و آماده کردن مقدمات و قصدی که کرده همه در مسیر تحقق اضلال قرار گرفته و لذا چون حالت مقدمی دارد ممکن است بگوییم در ارتکاز عرفی این‌ها از دخالت در موضوعیت کنار می‌رود. جمع لهو الحدیث و قصد اقدام همه مقدمه است، چیزی که ضربه را وارد می‌کند و مبعوض عند المولی است، مبعوضیت بالذات دارد و الا مبعوضیت بالعرض و بالتبع همه این‌ها را دارد. چیزی که مبعوضیت بالذات واجد است عملیه الاضلال است، اقدامی است که گمراهی از درون آن بیرون بیاید و آن نقطه‌نهایی است بقیه حالت مقدمی و تبعی و عرضی پیدا می‌کند؛ و لذا این آیه نمی‌خواهد بحث تجری را بگوید که قصد و تجری ذاتاً حرام است بلکه از باب این که در راستا و جهت اضلال قرار گرفته است. خود اضلال معصیت است که به‌عنوان مقدمیت در آیه شریفه آمده است. ممکن است کسی این‌طور ادعا کند.

سؤال:؟

جواب: می‌خواهم بگویم حرف اول که ابتدا ظهور به ذهن می‌آید خیلی روان نیست این هم استدلالی است. این‌ها مقدمه است یعنی وقتی به ارتکاز عرف و واگذار کنیم عرف می‌گوید نقطه اصلی که مقصود است اضلال است و قصد و آمدن و اشتراء، همه زمینه‌ای است برای اینکه او به آنجا برسد و لذا اگر اضلال آمد همه این‌ها مبعوض می‌شود اگر اضلال نیامد هیچ‌کدام مبعوض نیست.

سؤال:؟

جواب: این هم حرفی است که در تجری زده می‌شود در آن بحثی نیست. در تنجز حرمت علم و آگاهی شرط است به این معنا نیست که علم و آگاهی جزء موضوع شود همیشه در اصول گفته شده که در تنجز یک حکم آگاهی و شناخت و توجه شرط است ولی هیچ‌گاه فقیه نمی‌گوید که به این دلیل، بنابراین علم و آگاهی جزء موضوع است آن منجز است و ابزار تنجز است نه جزء موضوع.



سؤال:؟

جواب: بله قطعاً باید قصد اضلال باشد ولی بحث ما این است که اگر این قصد بود ولی اضلال نبود، باز هم حرام انجام شده؟ آیه قصد را آورده قصد در حکم دخالت هم دارد.

سؤال:؟

جواب: قصد به تنهایی چیزی نیست سؤال این است که تمام موضوع قصد الاضلال است یا تمام موضوع اضلال است؟ منتهی اضلال که می‌گوییم قصد از باب اینکه منجز آن است یعنی بدون قصد نمی‌توانیم بگوییم که حرام مرتکب شده است و لذا آن هم باید باشد البته از باب شرط منجز که همه‌جا گفته می‌شود.

سؤال:؟

جواب: بله قصد از باب جزء الموضوعی نیست از باب منجز موضوع است که در آیه آمده است دخالت هم دارد و واقعاً بدون قصد نمی‌شود یعنی حرامی مرتکب نشده است در مقام فعلیت یک کار حرام است ولی عقابی نمی‌برد چون قصدی نبوده و این شرط منجزیت است به نظر می‌آید احتمال دوم قوی‌تر است یعنی قصد به تنهایی موضوعیت ندارد که بگوییم اگر قصد اضلال کرد کار حرامی را انجام داد «سواء اضل أو لم یضلل» به نظر می‌آید اصل قصه اضلال است البته در اضلال بدون قصد حرمت تنجز پیدا نمی‌کند و لذا لیضل به خاطر این است که با این تنجز پیدا می‌کند. اگر احتمال دوم را بگوییم آمدن لیضل و ظهور قصدی را هم کنار نگذاشتیم ظهور قصدی دخالت دارد در اینکه «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان/۶) پیدا بشود منتهی دخالت از باب این است که منجز موضوع است و موضوع اصلی خود اضلال است.

سؤال:؟

جواب: نفس الاضلال که می‌گوییم یعنی آن موضوع است و البته متمم آن این است که قصد منجز موضوع است و نمی‌توانیم قصد را برداریم آمدن قصد در آیه به خاطر دخالت آن در تنجز موضوع است این را با باید در همان بیانی که عرض می‌کنم گفت یعنی در حقیقت می‌گوییم موضوع برای حرمت و اضلال است و القصد منجز للحرمه، منجز حرمت و تکلیف است و آمدن آن در آیه از این باب است یعنی اگر کاری را من انجام بدهم و توجه ندارم ولی عملاً بر این اضلال مترتب می‌شود حرمت واقعی دارد منتهی چون قصد نیست تنجز پیدا نمی‌کند. آیه می‌فرماید با تحلیل عرفی و عقلایی اضلال حرام است یعنی کسی از راه بدر رود، قصد هم به خاطر این است که بدون آن عذاب مهینی پیدا نمی‌شود، حرمت منجز پیدا نمی‌شود. یا قصد جزء موضوع است یا منجز موضوع است که معمولاً جزء



موضوع عرفیت بیشتری دارد. اگر کسی قصد را از آیه بردارد حتماً معنا ندارد اما اگر بخواهد بگوید قصد تمام موضوع است و اضلال اهمیت ندارد بلکه امر ثانوی است و دخالت در موضوع نیست، آن بعید است.

سؤال:؟

جواب: اشتراک لُهو را وقتی به عرف الغاء کنیم بخصوص که لُهو هم می‌گفتیم حرام نیست. ممکن است سرگرمی باشد گفتیم نفس اشتراک لُهو الحدیث چیزی نیست اصل لیضل است در لیضل هم اصل اضلال است؛ و لذا هم اشتراک و هم قصد مقدمه اضلال است منظور آیه اضلال است و کاری است که گمراهی دیگران بر آن مترتب شود البته اینکه انگشت روی یکی از شیوه‌ها گذاشته است نکته دارد، تأکید دارد، توجه دارد نکات معانی بیانی و ادبی آن را منع نمی‌کنیم ولی می‌خواهیم بگوییم در مقام استنباط حکمی آنچه حرام است لیضل است.

سؤال:؟

جواب: یعنی تجری است اشتراک لُهو الحدیث این است که اگر لُهو مثل غنا باشد که حرمت ذاتی دارد نمی‌خواهیم بگوییم آن‌که ذاتاً حرمت دارد و جمع می‌کند و سامان می‌دهد. از آیه این استفاده نمی‌شود که این به تنهایی حرام است.

سؤال:؟

جواب: اشکال ندارد ممکن است بگوییم آیه وقتی می‌گوید «يَشْتَرِي لُهوَ الْحَدِيثِ» اضلال محوریت پیدا می‌کند.

سؤال:؟

جواب: ما نمی‌گوییم این احتمالات باطل است ولی در مقام تعامل عرفی آنچه عرف می‌فهمد این است که شارع روی گمراه شدن عنایت دارد و چیزهای دیگر را مقدمه می‌بیند و اگر در دلیل هم آن‌ها اخذ شود جنبه مقدمه و زمینه‌ای که او را آنجا می‌رساند را اخذ می‌کند. اگر این باشد بحث تجری می‌شود. تجری هم عمل است این‌که اقدام کرده مثلاً فکر می‌کرده شرب خمر است اقدام کرده و آشامیده، نمی‌دانست شرب خمر نبوده ولی اقدام کرده، می‌گوییم همین عمل را شارع نمی‌پسندد.

سؤال:؟

جواب: قطعاً نمی‌توانیم بگوییم فقط یک احتمال است به نظر تأکید آیه روی لیضل و چیزی است که به ضلال منتهی شود یضل واقعی است آنچه به قصد اضلال بوده یضل نیست قصد الاضلال بوده است و درست است که لام قصد را می‌رساند ولی قصدی است که روی یضل آمده است، یضل فعلی است که باید مطابق با واقع باشد اگر مطابق



با واقع نباشد لیضل نیست، درست است قصد الاضلال بوده ولی لیضل نیست یعنی عنوان فعل یضل که در اینجا آمده اضلال و ضلال متضاعفین هستند جایی که این می‌آید باید آن هم بیاید و اینکه من عرض می‌کنم هم یضل، یضل واقعی است هم قصد را حفظ کرده‌اند ولی شما فقط قصد را گرفته‌اید ولو که اضلال هم در کار نباشد.

سؤال:؟

جواب: سلاح را فروخته لیقوی به الاعداء آن وقت بگوییم جایی که به این قصد اقدام کرده ولی واقعاً تقویتی در کار نبوده این دلیل باز هم او را می‌گیرد؟ بعید است برای اینکه یقوی باید تقویت در واقع محقق شود اگر محقق نشده یقوی اینجا فی الواقع نیست.

سؤال:؟

جواب: یک بخشی از لیضل ل است که غایت و قصد از آن بیرون می‌آید و یکی هم یضل، یضل با ضلال متضاعفین هستند و از هم جدا نمی‌شوند. ما می‌گوییم موضوع قصد و اضلال است البته قصد جزء موضوع از حیث تنجز است نه در رتبه اصلی، اما شما می‌گویید اضلال موضوعیتی ندارد چون ضلالی پیدا نشده، بلکه متضاعفین هستند ولی قصد هست این را آیه کم می‌آورد، بحث دقیقی است و به نحوی در جای دیگر فقه و اصول هم مطرح می‌شود وقتی محور را قصد قرار می‌دهیم در واقع اضلال را از موضوعیت خارج کرده‌ایم در حالی که آیه لیضل دارد و لیضل مفهوم واقعی است و باید مصداقی پیدا کند. اگر این گونه که ما می‌گوییم در آیه همه قیود محفوظ است هم قصد و هم اضلال هست هر دو دخالت دارد؛ البته دخالت قصد به شکلی است، دخالت اضلال به شکل دیگر اضلال موضوعیت دارد و آن جزء موضوع به عنوان منجز موضوع است این خیلی آیه را جمع و جورتر می‌کند.

سؤال:؟

جواب: می‌گوییم آیه این را نمی‌گوید «یَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» برای اینکه اضلال بشود یعنی واقعاً هم اضلال بشود او قصد کرده و واقعاً هم اضلال شده ولی چیزی که شما می‌فرمایید قصد کرده ولی واقعاً اضلال نشده است. آیه می‌گوید که اقدام می‌کند به جمع‌آوری سخنان سرگرم‌کننده و ترویج و تبلیغ آن‌ها برای اضلال، قصد کرده و اضلال بر قصد او مترتب شده است آن وقت همه مفاهیمی که در آیه آمده مصداق دارد، ولی این که بگوییم قصد الاضلال است ولو اضلالی هم متوقف نشود یک چیزی از آیه کم کرده‌ایم و بخش موضوعیت را از آیه انداختیم.

سؤال:؟



جواب: اشتراک مع قصد الاضلال است، اشتراک برای اینکه اضلال کند اگر فی الواقع اضلال نشده حقیقت را در موضوع دخالت نداده‌اید اگر دارد این طور که من می‌گویم باید قبول کنید.

سؤال:؟

جواب: مثل اینکه کسی برود به استخر برای اینکه شنایی بکند ثواب می‌برد اینکه قصدی است و مقدماتی است برای اینکه شنا محقق شود و نمی‌شود خود شنا را از موضوعیت بیندازیم، آن موضوعیت دارد آن‌ها هم منجز و مقدمات آن و صرفاً حرام نیست.

سؤال:؟

جواب: مقدمیت دارد اثبات این‌ها استظهارات عرفی است و نمی‌شود با برهان دست به کارهای مقدماتی بزند و با این قصد بخواهد وارد این فضا شود این مبعوض است و به صورت مستقل و مولوی این را مورد بغض قرار می‌دهد یک احتمال دیگر هم این است که مبعوض واقعی اضلال است و بقیه هم چون در آن جهت قرار گرفته و قصد در تنجز آن دخالت دارد بالطبع و بالعرض مورد بغض قرار گرفته و ما می‌گوییم احتمال دوم قوی‌تر است.

سؤال:؟

جواب: همه‌جا داد از این است که اضلال نکنید روایات مکرری که من علم باب ضلال است، اضلال از دیگران است. آن هم مؤید است این را که می‌بینید می‌گوید چون در واقع اضلال محقق می‌شود همه این‌ها را مورد بغض قرار داده است. آنچه مبعوضیت ذاتی دارد همان اضلال است اضلال باید تحقق پیدا کند بقیه هم حالت مقدماتی دارد البته استظهار من است و نمی‌شود قطعی کرد.

سؤال:؟

جواب: وقتی آیه را با واقعیت خارجی می‌سنجید باید با قرائن معنا کرد آن آیات دو معنا دارد؛ یکی در جایی است که گاهی اقدامات می‌کنند ولی خدا آن را بی‌نتیجه می‌کند واقعاً اتفاق کرده ولی در نهایت خدا صدمه وارد می‌کند، یکی هم این که می‌خواهد بگوید نهایتاً به خودت برمی‌گردد.

اگر احتمال اول را بگیریم در واقع می‌گوید تجری حرام است آنجا که می‌گوید تجری حرام است یا حرام نیست؟ مقصود این است که حرمت شرعی دارد یا ندارد؟ حرمت عقلی بر اینکه عقلاً چیز مذمومی است معلوم است که تجری عقلاً مذموم است اما شرعاً مذموم است. می‌گویند تجری و اقدام نسبت به مقدمات یا نسبت به چیزی که ظاهر گناه دارد ولی فی الواقع گناه نیست نمی‌تواند حرام باشد ممکن است بخود دلیل آمده و می‌گوید که تجری و



مقدمات را حرمت ذاتی داده‌اند منتهی بعید است این دو جایی جمع شود یعنی مقدمات را انجام دهد و کسی را گمراه کند، بگوییم اینجا دو تا گناه کرده یکی به خاطر این که مقدمات را انجام داد و اشتراء لهو الحدیث کرد و قصد کرد یکی هم به خاطر اینکه اضلال کرده است؛ این کمی مبعده است که بگوییم در جایی که قصد کرد و اضلال محقق شد دو گناه کرده و این هم یک وجه مبعده برای آن احتمال است. اگر احتمال اول را بگیریم منافاتی با بحث تجری و اصول ندارد چون آنچه در اصول گفته می‌شود تجری حرام شرعی نیست در جایی است که دلیل خاصی نداریم و این در واقع تخصیص می‌شود و مقیدی می‌شود نسبت به قاعده کلی اصول که تجری حرام شرعی نیست طبق ظواهر جایی که خود فعل حرام می‌شود اما اگر اینجا ظهور دلیل را فهمیدیم که روی تجری حرمت می‌آورد طبعاً مقید آن ادله می‌شود و این هم نکته تکمیلی اینجا است که باید به آن توجه داشته باشید. با همه این استظهارات به نظر می‌آید که اضلال حرام است و قصد و اشترا چون دخالت در اضلال دارد در موضوع اخذ شده نه از باب اینکه مستقلاً دخالت داشته باشد.

سؤال:؟

جواب: اگر اضلال بر آن مترتب شود، اضلال حرام است اینها مقدمات است. این استظهار ما است ولی اگر کسی احتمال اول را بپذیرد نتیجه این می‌شود که ما دو حرام داریم؛ یکی اضلال حرام است با ادله دیگر نه به این آیه، یکی هم اینکه جمع المقدمات به قصد الاضلال حرام است که قسم دیگری شود. بنا بر احتمال اول در حقیقت سه حکم پیدا می‌شود؛ یکی حکم تعلیم کذب و باطل وقتی که با آن شرایط باشد، یکی قصد الاضلال و ارتکاب و مقدمات الاضلال و یکی هم خود اضلال؛ اما بنا بر احتمال دوم استصحاب مقدمات به تنهایی حرام نیست بلکه خود اضلال حرام است. این هم نتیجه بحث بسیار مهم که اینجا آمد و نظیر این را در آیات و روایات دیگر هم پیدا می‌کنیم و همین دو احتمال در آنجا وجود دارد. - شاید بتوان نکات دیگری هم در آیه بحث کرد اما تا همین جا کافی است - این دلیل دومی بود که اینجا مورد توجه قرار گرفته بود و در جمع‌بندی باید به تفاوت آن‌ها دقت کرد.

## ادله روایی

دلیل دیگر روایاتی است که در باب اضلال آمده است این روایات را در قاعده کلی گفتیم اما به نحوی با اینجا هم خیلی تناسب دارد.





دلیل سوم که در فقه هم به آن اشاره شده است روایات تعلیم الضلال است جالب این است که با عنوان تعلیم که بناست با عنوان تعلیم و تربیت ارتباط پیدا بکند در روایات آمده است این روایات در جلد ۱۱ وسائل کتاب امر به معروف و نهی از منکر باب ۱۶ ص ۴۳۶ آمده است.

روایاتی که در این باب است دارای چند مضمون است:

یکی پایه‌ریزی سنت‌های نیکو یا باطل است، من سن سنه حسنه یا من سن سنه سیئه، یک عنوان هم عنوان تعلیم ابواب هدایت و ضلالت است البته در بعضی از روایات فقط بعد اثباتی هدایت آمده، مثل روایت اول، در بعضی بعد سلبی و ضلالت آمده و بعضی هم هر دو آمده است.

### روایت اول: روایت عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ

روایاتی که بحث می‌کنیم یک دور مرور می‌کنیم روایات اول با بحث ما ارتباطی ندارد چون من علم خیراً دارد، اما روایت دوم باب که روایت معتبره است از کلینی است و عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أَوْلَئِكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أَوْلَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً»<sup>۱</sup> از اجر کسانی که عمل کردند کاسته نمی‌شود ولی او هم به همان میزان صاحب اجر آنها می‌شود و در نقطه مقابل کسی که باب ضلالتی را آموزش دهد همه وزرهای کسانی که آن را یاد گرفته‌اند و عمل کردند در کفه اعمال او هم قرار می‌دهد بدون اینکه از گناهان آنها چیزی کاسته شود. چون وزر و اینها چیز مادی نیست که بگوییم وقتی از آنجا برداشتید و به او دادید از آن کم می‌شود بلکه هرکدام جای خود دارد.

### روایت دوم: روایت عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

روایت چهارم باب این است و عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: «لَا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةٍ حَقٌّ يُؤْخَذُ بِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَخَذَ بِهَا وَ لَا يَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ ضَلَالٍ يُؤْخَذُ بِهَا إِلَّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ أَخَذَ بِهَا»<sup>۲</sup> کسی کلمه حقی

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.

۲ - همان، ص: ۱۷۳.



نمی‌گوید مگر این‌که اگر کسی اخذ به او کرد او هم در ثوابش شریک است. این هم همان مضمون را دارد البته در آنجا علم دارد اینجا تکلم دارد و اطلاق این وسیع‌تر است چون هر حرفی را بگوید تعلیم بر آن صادق نیست ولی نصیحت و موعظه است. این را هم در برمی‌گیرد اما علم باید فرایند آموزش داشته باشد، تکلم یعنی نصیحت می‌کند یاد او می‌آورد که شامل آن هم می‌شود؛ و لذا بین موضوع این دو آنجا تعلیم است اینجا تکلم به حق یا باطل است که ممکن است تکلم تعلیمی یا تذکاری باشد، موعظه‌ای باشد، همه این‌ها را می‌گیرد.

### روایت سوم: روایت میمون القداح

روایت پنجم باب و محمد بن موسی بن متوکل عن عبدالله بن جعفر الحمیری عن أحمد بن محمد بن الحسن بن محبوب عن معاوية بن وهب عن ميمون القداح عن أبي جعفر قال: «أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ هُدًى كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مِنْ عَمَلٍ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ» اینجا تعلیم نیست، کلمه حق هم نیست، بلکه سن سنه هدی است، پایه‌گذاری سنت حسنه‌ای بکند ممکن است بگوییم این پایه‌گذاری اطلاق دارد و تعلیم و یادآوری و این‌ها را هم می‌گیرد همین‌که نشر می‌دهد یادآوری می‌کند. این‌ها یک سنت حسنه‌ای را جا می‌اندازد ولی اطلاق این بیشتر از آن‌ها است جایی که یک اقدام عملی بکند و پایه یک روش جدیدی را بریزد، یک چیزی را جز آداب و رسوم قرار دهد حتی ممکن است یک کار فیزیکی انجام دهد مثلاً بنای خیری بسازد حتی ممکن است آن‌ها را هم بگیرد بنابراین تعلیم و کلمه حق داشتیم و سن سنه هدی داریم که از خاص به عام می‌آید و از آن طرف الحمیری عن أحمد بن محمد بن الحسن بن محبوب عن معاوية بن وهب عن ميمون القداح عن أبي جعفر قال: «أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ هُدًى كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرٍ مِنْ عَمَلٍ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»<sup>۳</sup>

این هم عنوان سوم است با همان محمول واحد در اینجا که محمول در همه این‌ها یکی بود، یک جا علم بود، یک جا تکلم بود یک جا سن سنه هدی یا ضلال بود.

۳- همان، ص: ۱۷۴.



## روایت چهارم: روایت هشام بن سالم

نظیر این در روایت ششم است که احتمالاً آن هم معتبره باشد و فِي الْأَمَالِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ وَ سُنَّةٌ هُدَى سَنَهَا فَهِيَ يَعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ وَ وَكْدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ»<sup>۴</sup> بعد از مرگ هیچ چیزی ادامه پیدا نمی‌کند مگر سه امر که روایت معتبر است البته این در مورد ضلال نیست فقط هدایت است.

روایت هفتم که شاید معتبره باشد سن سنه دارد. روایت نهم عنوان چهارمی دارد و روایت معتبره است برای اینکه «مَنْ عَمِلَ بَابَ هُدَى كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلٍ بِهِ وَ لَا يُنْقِصُ أَوْلِيَّكَ مِنْ أَجْرِهِمْ وَ مَنْ عَمِلَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقِصُ أَوْلِيَّكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ»<sup>۵</sup> اینجا عمل باب هدی و عمل باب ضلال دارد و عمل باب هدایت یعنی همان پایه‌ریزی و آموزش و سنت حسنه که آن هم مفهوم عامی است که آن‌ها را می‌گیرد. یک احتمال اینکه عمل باب هدی یعنی خودش کاری بکند ولی عملاً دیگران هم یاد گرفتند و اقدام می‌کنند کار الگویی انجام می‌دهد، ولی ممکن است که همان معنای سن سنه و این‌ها باشد که البته اگر کار الگویی باشد شاید در سن سنه هم بگیرد، اگر کار نیکی کرده دیگران هم از آن درس گرفته‌اند و درواقع سنتی را پایه‌ریزی کرده است. این همان می‌شود و فرقی نمی‌کند به‌رحال الگو دادن و الگو بخشیدن موجب این می‌شود که انسان در کار آن حساب که تأسی کرده‌اند دخالت داشته باشد، قطعاً خود الگودهی و الگوسازی هم در این امر باید مشمول این روایات باشد منتهی احتمال دارد «من عمل باب هدی» به‌صورت خاص ناظر به این باشد ولی اگر هم نباشد اطلاقات آن را می‌گیرد و روایت یازدهم احداث بدعت و این‌ها است. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار

۴ - همان.

۵ - همان، ص: ۱۷۵.